

نقش اوراق بهادار در شریعت اسلامی

سید محمد موسوی بجنوردی *

چکیده: نویسنده در این مقاله ضمن تعیین مراد خود از اوراق بهادار و ماهیت قانونی آن، از منظر خاصی به بررسی احکام اوراق بهادار در باب خمس، زکات، وام، مهریه، اتلاف، غضب و دبه می‌پردازد و در این رهگذر پاره‌ای از آراء فقهی رایج در این موارد را جرح و تعدیل می‌کند.

انسان فطرتاً نیازمند زندگی اجتماعی است. به همین سبب برای خود روابط قانونمند و مبادلات متناسب با نیازهای دوره‌های مختلف برقرار می‌کند. این ارتباطات از صورت ابتدایی مبادله کالا در برابر کالا تا شکل کنونی مبادله اسناد تجاری و از جمله اوراق بهادار که اکنون بهترین وسیله برای محکم‌کاری در معاملات است، به تدریج تغییر پیدا کرده است.

بدون شک، شناختن حقیقت اوراق بهادار در مورد خمس و زکات تقدی و ضمان اعم از ضمان عقدی یا قهری یا امری نقش مهمی دارد و همان‌گونه که امام خمینی (س) فرموده‌اند: «دو عامل زمان و مکان تأثیر مهمی در مقولات مدنی و جزایی اسلام دارد و ضامن مسیر تطور

* دانشیار دانشگاه تربیت معلم و مدیر گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، پژوهشکده امام خمینی (س) و انقلاب اسلامی.

اجتهاد است».

شناخت ماهویی اوراق بهادار

اوراق بهادار، اوراقی است که قانونگذار، به آن اعتبار مالی و قدرت خرید می‌دهد. بنابراین، ویژگی اصلی این اوراق، «مالیت» و «قیمت» آنهاست. مالیت از احکام وضعی و امور اعتباری است که در عالم اعتبار تشریحی وجود دارد. اما، قیمت و مالیت برخی از اموال مانند گندم و برنج و گوشت و پارچه که هم بر طرف‌کننده نیاز انسانهاست و هم مردم به آنها بیشتر روی می‌آورند قیمت و مالیت ذاتی است. حتی بدون نیاز به اینکه کسی در این چیزها اعتبار مالیت کند رغبت و برآوردن نیاز انسان که از ویژگیهای مال است، در آنها وجود دارد. اما مالیت اوراق بهادار صرفاً اعتباری است که با صرفنظر از اعتبار مالی از سوی اعتبارکننده مالیت نه قیمت اقتصادی دارد و نه کسی به آنها تمایلی دارد زیرا این اوراق، به خودی خود هیچ نیازی را رفع نمی‌کند.

از سوی دیگر، قانونگذار اعتبار مالی این اسناد را به ویژگیهای معین و در اشکال ثابت مشروط کرده است. مانند اوراق بهادار، اسناد تجاری یا چک که به وسیله آنها امور اقتصادی و معاملات به آسانی انجام می‌شود. چنین است که اینگونه اوراق، در عرف عقلا در جوامع مختلف، هم قیمت اقتصادی دارد هم مورد تمایل است. چون دربرآوردن نیازهای فردی نقش دارد و کسی که مالک اوراق بهادار باشد، به همان مقدار که مالک اوراق بهادار است مالک قدرت خرید معینی است.

پس حقیقت اوراق بهادار همان قدرت خرید و قدرت برآوردن نیازهاست و قیمت این اوراق، جنبه عقلایی دارد چرا که در عرف عقلا مالک اوراق بهادار، قدرت خرید معین و قدرت رفع نیازهای خود را دارد.

بنابراین، این نظریه نادرست است که اوراق بهادار «اماره» است و آنچه این اوراق از آن حکایت دارد، چیزی خارج از خود اوراق است. همان‌گونه که در مورد سند اموال غیرمنقول چنین است. چرا که اسناد نامبرده به صاحبش امکان می‌دهد که ملک خود را اجاره یا رهن دهد یا جز اینها (اما خود سند جز حکایت از ملکیت مال خارجی، حقیقت دیگری ندارد) چرا که مالیت سند اموال غیرمنقول، تابع اراده مالک ملک است. اما مالیت و قیمت اوراق بهادار بدون اراده

مالکِ اوراق و به اعتبار تشریح قانونی است که حتی ارقام مالی این اوراق دخلی به مالیت و قیمت آن ندارد؛ یعنی مالکِ اوراق بهادار مالکِ هویت اوراق خاص که با شماره مسلسل معین می‌باشد، نیست چرا که در اوراق بهادار تنها اعتبار مالیت نشده بلکه اعتبار قیمت نیز شده است. مثلاً اگر کسی یک میلیون تومان بدهکار است؛ یعنی به اندازه قدرت خریدی که در یک میلیون تومان از اوراق بهادار، دیده می‌شود بدهکار است. حال با شناخت حقیقت اوراق بهادار می‌توانیم به بررسی مسئله خمس و زکات و اقسام ضمان قهری و عقدی و امری در اوراق بهادار بپردازیم.

اوراق بهادار و خمس ارباح مکاسب

علی‌رغم اختلافی که در وجوب خمس وجود دارد، اما اجماع شیعه و تسالم اصحاب بر وجوب خمس است. حکم خمس، حکمی پذیرفته شده است و از ضروریات فقه به شمار می‌رود. وجوب خمس فقط در صورت حصول سود زاید بر مخارج سالیانه است و در غیر این صورت خمس واجب نیست چرا که سالبه به انتفاء موضوع است.

حقیقت اوراق بهادار نموداری از قدرت خرید و توان برآوردن نیاز و «قدرت ابرائی» است به طوری که با آنها می‌توان ادای دین کرد و این قدرت را قانونگذار به این اوراق داده است. پس خود اوراق، به طور ذاتی هیچ گونه قیمتی ندارد، مگر قیمتی را که قانونگذار برای آن منظور داشته باشد. به گونه‌ای که عقلاء، قیمت اوراق بهادار را عبارت از قدرت خرید آن بدانند. بنابراین، سود اوراق بهادار در صورتی حاصل می‌شود که قدرت خرید آن بیشتر شود نه آنکه تعداد اوراق بهادار بیشتر باشد. بخصوص با توجه به پدیده «تورم» که موجب می‌شود تعداد اوراق بهادار زیاد شود اما قدرت خرید آنها زیاد نشود و بدین ترتیب، اگر تعداد اوراق بهادار اضافه شود اما قدرت خرید آنها فرقی نکند، در این صورت سودی عاید مالک اوراق نشده است که حساب زاید بر مخارج سالیانه او را بکنیم. بنابراین، وجوب خمس در صورت زیادنشدن قدرت مالی اوراق بهادار منتفی است، زیرا موضوع آن منتفی است. پس اگر مالک اوراق بهادار با اوراق، کار و تجارت کرد و بعد از کسر خرج سالیانه، مقداری از اوراق برایش باقی ماند اما به اعتبار قدرت خرید که حقیقت این اوراق است و به دلیل تورمی که در قیمت کالاها شده است تفاضلی در قدرت خرید پیدا نکرد، در این صورت موضوع وجوب خمس که عبارتند از سود زاید بر مخارج باشد منتفی

است. درست است که مقداری اضافه بر مخارج سالیانه در دست او باقی مانده است، اما این بقیه تفاضلی در قدرت خرید پیدا نکرده است. بنابراین، اگر کسی مثلاً مالک یک میلیون تومان اوراق بهادار بود و بعد از یک سال ۲۰۰ هزار تومان اضافه شد، چون قدرت مالی این یک میلیون و ۲۰۰ هزار تومان، بیش از قدرت مالی یک میلیون تومان سال گذشته نیست پس دلیل و جوب خمس، شامل او نمی‌شود. چرا که مثلاً قدرت خرید یک میلیون تومان در سال ۷۷، مساوی قدرت خرید یک میلیون و ۲۰۰ هزار تومان در سال ۷۸ است و خمس صرفاً به سبب زیاد شدن تعداد اوراق بهادار بدون تفاضل در حقیقت اوراق - یعنی قدرت خرید - واجب نمی‌شود زیرا سودی حاصل نشده تا خمس آن واجب باشد و ما از بررسی روایات نیز به همین نتیجه می‌رسیم. چرا که در روایات عباراتی نظیر «کل ما افاد الناس من قليل او كثير»^۱ یا «علی کل امری غنم او اکتسب الخمس»^۲ یا «علی جمیع، یستفیذہ الرجل من قليل او كثير الخمس بعد المونة»^۳ آمده است.

از سوی دیگر خمس فقط در صورتی واجب است که احراز فایده و استفاده کنیم و بر غنیمت و سودی دست یابیم و اگر شک کردیم که فایده و استفاده‌ای در کار بوده است، در اینجا نمی‌توانیم برای وجوب خمس تمسک به عموماً روایات بکنیم. زیرا این، از قبیل تمسک به «عموم عام»، در «شبهه مصداقیه» است که هیچ کس قائل به آن نیست.

اما در اموالی که دارای قیمت ذاتی است؛ یعنی خود آن مال نیاز را برطرف می‌کند و تمایل به خود مال است و خود آن مال، قیمت اقتصادی دارد بی‌آنکه نیاز به آن باشد که قانونگذار برای آن اعتبار مالی قائل شود، به آسانی می‌توان حساب سود و خمس را کرد. زیرا اینگونه اموال سود مال با زیاد شدن عین مال است. بنابراین در صورتی که شخصی (یا شرکتی) مثلاً مالک صد هزار بار گندم باشد و آخر سال با معامله، سودی معادل ۲۰۰ هزار بار گندم عایدش شود، روایات گذشته به چنین سودی اشاره می‌کند و باید پس از کسر مؤنه، خمس آن را پردازد. بر خلاف اوراق بهادار به طوری که گذشت، در صورت ازدیاد قدرت خریدش خمس به آن و نه زیادتی عین آن تعلق می‌گیرد.

مثال دیگر: اگر قیمت صد متر پارچه در سال ۷۷ معادل ۹۰ متر پارچه در سال ۷۸ باشد به اضافه ۲۰۰ هزار تومان، این ۲۰۰ هزار تومان سود حساب نمی‌شود. چرا که با یک حساب دقیق، این ۲۰۰ هزار تومان خلاء قدرت خرید (پول معادل ۹۰ متر پارچه) را پر کرده است و

مصدق فایده و استفاده‌ای که روایات به آن اشاره دارد نیست. زیرا به طوری که اشاره شد اگر بر اثر تورم قدرت خرید یک میلیون تومان در سال ۷۷ مساوی قدرت خرید یک میلیون و ۲۰۰ هزار تومان در سال ۷۸ باشد و این ۲۰۰ هزار تومان را شخص اضافه داشت، استفاده حساب نمی‌شود تا خمس بر او واجب باشد. زیرا - به طوری که ذکر شد - ملاک در تفاضل اوراق بهادار، تفاضل در قدرت خرید این اوراق است. بنابراین اگر صرفاً تعداد اوراق بهادار اضافه شود ولی قدرت خریدش ثابت بماند و اضافه نشود، این سود نیست. اما در مورد قیمت کالا باید حساب دقیقی از تورم بشود اگر معلوم شود که قدرت خرید (یعنی قدرت خرید پول معادل کالا) بالا رفته و از خرج سال هم اضافه آمده در این صورت خمس واجب است.^۴

اوراق بهادار و ارز

اگر اوراق بهادار با انواع ارز مانند ریال، دلار، لیره استرلینگ یا دینار مقایسه شود، در واقع مظهر قدرت خرید به همان مقدار ارز خواهد بود و مالک به همان اندازه که این ارزها دارای قدرت خریدند، قدرت خرید خواهد داشت. وقتی گفته می‌شود فلانی مالک فلان مقدار اوراق بهادار است و در نتیجه قادر است فلان کالا را بخرد، در واقع اشاره به این مفاهیم کرده‌ایم. خلاصه: با توجه به محور روایات که با تعبیرات «یستفیده»، «الافاده»، «اکتسب» و «غنم» همراه است و شامل مفاهیم فایده و استفاده است صرفاً زیادتیی عین اوراق بهادار موجب وجوب خمس نیست و باید دقیقاً تورم سال حاضر را با سال گذشته حساب کرد که اگر قدرت خرید اوراق، با این احتساب بیشتر شده باشد، خمس واجب است ولی اگر قدرت خرید، با مقدار تورم یکسان باشد (یا کمتر باشد) در اینجا فایده‌ای وجود ندارد تا خمس واجب باشد.

اوراق بهادار و زکات نقدین

شناخت ماهوی نقدین

روابط قانونی ابتدایی در جامعه بشری که به شکل تبادل کالا بود، با تطور حیات اجتماعی و افزون شدن روابط و خواستها تغییر پیدا کرد و از این رو لازم شد که ابزارهایی با شکل و اندازه و ویژگیهای خاصی ساخته شود تا وسیله پرداخت قیمت کالا باشد و مبادله آسان شود. این ابزارها که در عرف جامعه، دارای قیمت بود ساخته شد و قانونگذار از این ابزار بود که به شکل و ویژگی

خاصی ساخته می‌شد و از جنس طلا و نقره بود، برای رسیدن به اهداف خود وسیله قرار داد و به آنها در جهت پرداخت قیمت کالاها در مبادلات و موافقتنامه‌ها، اعتبار مالی و قیمت اقتصادی خاصی بخشید. بدین ترتیب مسکوکات طلا و نقره، که تا آن زمان نیز دارای قیمت ذاتی بود و برای زینت و بهره‌وری مورد رغبت عقلاء بود، از این پس در معاملات و روابط قانونی، اعتباری غیر از زینت یافت؛ یعنی ابزار پرداخت به شکل خاصی و به نام (نقدین) شد. از سوی دولتمردان نیز در موافقتنامه‌ها، اعتبار مالی و قیمت پیدا کرد و در همه مبادلات شیوع یافت و بدین ترتیب «نقدین» عبارت است از طلا و نقره‌ای که به صورت «سکه» ضرب شده است و ابزار پرداخت قیمت در مبادلات و موافقتنامه‌هاست. اینک می‌پردازیم به اوراق بهادار و مقایسه آن با نقدین:

حقیقتاً نقشی که امروزه اوراق بهادار در روابط قانونی بازی می‌کند، همان نقش طلا و نقره مسکوک است. در آن برهه از زمان - و همان‌گونه که گذشت - یگانه مظهر قدرت خرید، وسیله مبادله و برآوردن نیازهای ضروری بود.

از سوی دیگر «نقدین» به اعتبار اینکه وسیله پرداخت قیمت در معاملات و سکه رایج بوده، در شریعت اسلام موضوع حکم و جوب زکات شده است و با استناد به برخی روایات^۴ چنین می‌نماید که هدف از وجوب زکات در حالی که نقدین در آخر سال به حد «نصاب» معین برسد، مبارزه با فقر است. به گونه‌ای که اگر مقدار زکات برای رفع فقر کافی نبود، بشود (با نصاب بالاتر) مبلغ معین زکات را اضافه کرد.

شرایط وجوب زکات در نقدین

در قانون اسلامی به استناد روایات و اجماع فقهاء، وجوب پرداخت زکات نقدین، مشروط به شرایط معینی است. از جمله آنکه: باید نقدین، مسکوک و جاری در معاملات باشد و یک سال بر آن بگذرد و حد نصاب خاص داشته باشد. اما، خود طلا و نقره، از آن جهت که طلا و نقره است زکات ندارد. بنابراین، چون مسکوک بودن و رایج بودن^۵ برای معامله شرط است پس اگر طلا و نقره مسکوک به خاطر ضرب جدید یا تغییر شکل آن از بازار معامله خارج شد یا شخص، طلا و نقره مسکوک را ذوب کرد یا آن را تبدیل به زیور کرد، دیگر زکات ندارد. پس همان‌گونه که در روایات تصریح شده وجوب زکات به خاطر این است که طلا و نقره وسیله معامله است. پس طلا و نقره غیر مسکوک که به شکل شمش یا دستنبند یا گوشواره یا «زیورآلات» دیگر باشد یا اگر

مسکوک از رواج افتاده باشد یا ذوب شده باشد، زکات ندارد.^۶ پس پرداخت زکات منحصر است به درهم و دینار که وسیله داد و ستد و معاملات و قراردادهاست.

آیا اوراق بهادار زکات دارد؟

به دلیل آنکه معیار وجوب زکات درهم و دینار، پرداختن قیمت کالا در معاملات است بنابراین، وقتی طلا و نقره تبدیل به پول شد - چه فلز چه کاغذ - چون نمودار قدرت خرید و برطرف کننده نیازهای ضروری است و چون با تکیه بر روایات، دلیل وجوب زکات مبارزه با فقر است،^۷ پس همه اینها موجب می شود که بگوییم اوراق بهادار نیز در صورت رعایت شرایط لازم برای وجوب زکات «نقدین» یعنی گذشت یکسال و رسیدن به حد نصاب معین، زکات واجب می شود. زیرا در مورد نقدین الزام به پرداخت زکات به این علت بود که نقدین وسیله معامله و مظهر قدرت خرید بودند و همان گونه که در روایات به صراحت آمده است^۸ اگر معامله با نقدین صورت نگرفت - مانند زیورآلات - زکات در آن واجب نیست.

نکته مهم دیگر آنکه طلا و نقره ای که در معاملات به عنوان بهای کالا به کار رفته است طلا و نقره خالص نیست و مقدار معینی ناخالصی دارد. به همین جهت، نمی توان طلا و نقره را به اشکال مختلف از جمله به صورت درهم و دینار درآورد. مهم این نیست که در وجوب پرداخت زکات ذکر نشده است که این داخلها و ناخالصها به چه نسبتی باید باشد بلکه معیار وجوب پرداخت زکات صرفاً به رسمیت شناختن این دو؛ یعنی درهم و دینار جهت پرداختن به عنوان نقد رایج، میان اهالی شهر و عرف مردم بوده است. بنابراین، آنچه در روایات مربوط به زکات نقدین مهم است اینکه اینها به اعتبار سکه مورد معامله در عرف مردم، رایج است و در نتیجه، خود فلز طلا و نقره در پرداخت زکات موضوعیتی ندارد و وجوب زکات فقط به دلیل قدرت خریدی که دارند آنها وسیله ای برای پرداخت می باشند.

البته تعدادی از روایات با مبنای گذشته معارض است زیرا الزام به دفع زکات را منحصر به مقدار طلا و نقره خالصی می دانند که در مسکوکات رایج در معامله وجود دارد.

با آنچه گذشت چون در حال حاضر، اوراق بهادار به جای سکه های رایج در آن دوران، مظهر قدرت خرید و وسیله برآوردن نیازهای ضروری است پس دلایل وجوب زکات با همان شرایطی که در روایات آمده متوجه اوراق بهادار نیز می شود و از این رو باید حد تصابی را که در عصر

تشریح اسلامی برای وجوب زکات موجود بود، با اوراق بهادار محاسبه کرد و پس از گذشت یکسال باید زکات آن را پرداخت.

اوراق بهادار و وام

قرض یا وام عبارت است از «تملیک یک عین در برابر عوض واقعی به صورت ضمان» البته با توجه به حقیقت اوراق بهادار که عینیت آنها لحاظ نشده و بلکه هویت آنها تنها همان قدرت خرید آنهاست، بنابراین، قرض دادن اوراق بهادار؛ یعنی «تملیک مقدار معینی از قدرت خرید در عوض همان مقدار قدرت خرید» مثلاً شخصی که دو میلیون تومان به دیگری قرض می‌دهد، در حقیقت قدرت خریدی معادل دو میلیون تومان به او قرض داده است و هر شخصی که این مبلغ را به قرض گرفته است، واجب است در وقت معین همان مقدار قدرت خرید را بازپرداخت کند، هرچند اوراق بیشتری را لازم باشد بپردازد و گرنه دین خود را ادا نکرده است.

به تبع این تعریف، مصداق «عین» و اوراق بهادار عبارت است از «حاکمی و محکمی» با هم؛ یعنی اوراق بهادار با قدرت خرید و عوض واقعی این اوراق، همان قدرت خرید است. هرچند با اوراق بیشتری باشد که فرقی میان قدرت خرید عوض و معوض نیست.

در قلمرو قانون اسلامی تعدادی (یا همه) از معاملات مانند قرض و معاملات عرفی و عقلایی اند، نه آنکه قانون اسلامی اینها را وضع کرده باشد. این معاملات در زمان تشریح قانون اسلامی رایج بوده و قانونگذار اسلامی با آنها موافقت کرده است (به اصطلاح امضایی‌اند و تأسیسی) و این‌گونه روابط و معاملات منحصر به قراردادهای رایج در آن عصر نبوده است. بنابراین، تملیک اوراق بهادار به دیگری به موجب یک قرارداد، چه از نوع خرید و فروش باشد چه از نوع قرض به‌هرحال، تملیک مجانی نیست و در برابر عوض واقعی آن است. پس اگر شخصی به موجب یک قرارداد، یک میلیون تومان به کسی وام می‌دهد که در مدت معین، عوض واقعی آن را - یعنی چیزی که معادل همین مبلغ قدرت خرید داشته باشد - به او برگرداند، در اینجا تشخیص این دو قدرت خرید (قدرت خرید یک میلیون تومان و قدرت خرید معادل آن به هنگام بازپرداخت وام) مبنی بر آنکه حقیقت قدرت خرید و ظرف این قدرت را بشناسیم، متباین است.

طبیعی است اگر ما حقیقت اوراق بهادار را تنها قدرت خرید دانستیم پس در واقع، اوراق

بهادار را موجودی اعتباری دانسته‌ایم که به هیچوجه «عین» بر آن صدق نمی‌کند، تا تعریف عین شامل آن شود. اما اگر حقیقت قرض، تملیک مال در برابر عوض واقعی آن باشد قرض اوراق بهادار را نیز شامل می‌شود. زیرا قانونگذار به اوراق بهادار، اعتبار مالی داده است.

شناخت حقیقت قدرت خرید اوراق بهادار

اینکه ما بدانیم آیا حقیقت قدرت خرید اوراق بهادار از سنخ وجود است یا ماهیت و اینکه «وحدت» و «تعدد» قدرت خرید را که در اوراق بهادار معتبر است باز شناسیم و تفسیر و تبیینی که میان اوراق بهادار موجود، برقرار است تعیین کنیم و از یکدیگر جدا سازیم، مستلزم آن است که ماهیت عقد قرضی با اوراق بهادار را شناسایی کنیم.

در اینجا می‌توان گفت قدرت خریدی که در اوراق بهادار وجود دارد و معتبر شناخته شده است، «طبیعت لاشروط» این اوراق است. بنابراین، نفساً میان قدرت خریدی که در تعداد معینی از اوراق بهادار هست و قدرت خریدی که در تعداد دیگری (بیشتر یا کمتر) از این اوراق وجود دارد فرقی نیست. زیرا این اوراق بهادار خود به خود دارای قدرت خرید نیستند و بلکه فقط نموداری از قدرت خریدند و بنابراین «قدرت خرید» عبارت می‌شود از یک «کلی طبیعی» که دارای «وحدت سنخی وجودی» است و این وحدت منافاتی با «کثرت عددی» ندارد به این معنی که قدرت خریدی که در ضمن عقد قرضی، به شخص دیگری قرض داده می‌شود، در حقیقت مقدار معینی از قدرت خرید را به وام‌گیرنده منتقل می‌کند و خود اوراق بهادار، با این طبیعت (یعنی قدرت خرید) رابطه‌ای ندارد بلکه به این موجود اعتباری (یعنی قدرت خرید) تحقق و وجود خارجی و عینی می‌بخشد و وقتی تعریف قرض را بر اوراق بهادار منطبق می‌کنیم اجازه می‌دهیم به تبع عوارض ماهیت خارجی و ذاتی، بین عوض و معوض تعدد برقرار شود. در حالی که میان دو قدرت خرید، از لحاظ ماهیت و حقیقت، تعدد و تغییری وجود ندارد و تمیز و تعدد و تبیینی که در عوض و معوض وجود دارد فقط از ناحیه عوارض خارجی است. اما از سوی دیگر، می‌توانیم اعتبار قدرت خرید معتبر در اوراق بهادار را از مقوله «وجود» بدانیم که قابل «تشکیک» است و تعدد و تکرار به تبع مراتب تشکیک در آن پیدا می‌شود که در این صورت در انطباق تعریف قرض در اوراق بهادار، تعدد و تبیین و دوگانگی میان قدرت خرید و عوض و معوض پیدا می‌شود و به تبع آن عقد قرضی با اوراق بهادار منعقد می‌شود که اینجا در حقیقت از جهت

تملیک یک مرتبه وجودی (تشکیکی) است که یک قدرت خرید (در عوض) با یک قدرت خرید دیگر (در معوض) اختلاف و تباین پیدا می‌کند.

تطبیق عقد قرض بر قدرت خرید اعتباری

با شناخت حقیقت اوراق بهادار و مفهوم قدرت خرید، می‌توان چنین «مال اعتباری» را موضوع عقد قرض قرار داد و نیز می‌توان قدرت خرید معینی را که در مبلغ معینی از اوراق بهادار وجود دارد، بر حسب عقد قرض، به اوراق دیگری منتقل کرد که مقابل عوض واقعی آن اوراق قرار گیرد؛ یعنی همان قدرت خرید را دارا باشد در هر تعداد از اوراق بهادار که در موعد مقرر باید بازپرداخت می‌شود. شخص وام‌گیرنده باید مطابق عقد قرض همان مقدار قدرت خریدی را که گرفته است در موعد مقرر بپردازد و هر چند این قدرت معین از لحاظ عینیت خارجی، در تعداد بیشتری از اوراق بهادار اعتبار شده باشد. زیرا وام‌گیرنده ملزم نیست، همان تعداد اوراقی را که گرفته پس دهد، در این صورت، «عوض واقعی» را بازنگردانده است، در واقع «بری الذمه» نشده است و وام‌گیرنده ملتزم و ضامن مبلغ مقابل (با همان قدرت خرید) است بخصوص در وضع فعلی که پیوسته ارزش پول کم می‌شود و تورم مالی در حال افزایش است. در حقیقت بازپرداخت قیمت واقعی یک میلیون تومان طی یکسال، حتماً با افزودن مبلغ تورم با توجه به قیمت کالا و قدرت خرید پول در بازار همراه است بی‌آنکه در این مورد «ریا» وجود داشته باشد. زیرا، در این معامله سودی به دست نیامده تا «ریا» بر آن صدق کند، علی‌رغم اینکه عدد اوراق بهادار زیاد شده است اما، حقیقت این اوراق عبارت است از قدرت خریدی که در آنها اعتبار شده نه خود اوراق بهادار و زیاد شدن اوراق بهادار در واقع با زیاد شدن قدرت خرید و قیمت پول همراه است نه با زیاد شدن عدد آنها، بدون آنکه قدرت خرید آن اضافه شده باشد. بنابراین اگر گیرنده وام، اوراق بهادار بیشتری را بازپرداخت کند که مظهر همان قدرت خریدی است که گرفته بود، اینجا در واقع قرض خودش را پرداخته و نه بیشتر و ذمه‌اش هم بری می‌شود. در واقع عوض حقیقی آنچه را که گرفته، باز پس داده است و قرض دهنده نیز در اینجا سودی به دست نیاورده است و از این جهت این عقد مصداق قاعده «کل عقد یجر المنفعة فهو الربا» نیست. در حالی که اگر گیرنده وام در زمان بازپرداخت وام، همان تعداد اوراق بهادار را که دریافت کرده بود و الان بر اثر تورم مالی قیمت و مالیتش کم شده به وام دهنده پس دهد، در حقیقت کمتر از آنچه گرفته پس

داده و بری الذمه نمی‌شود و وام دهنده زیان می‌بیند در اینجا مبنای عقلایی تساوی عوضین، مراعات نشده است.

بنابراین، ما نمی‌توانیم قراردادهای مربوط به وام را که از سوی بانکهای جهانی در دنیا رواج یافته از نوع «ربا» و باطل بدانیم. زیرا، هر «زیادتی» ای «ربا» نیست. اگر عدد اوراق بهادار یا هرگونه پول و ارزی افزوده شود، بدون آنکه قدرت خریدش زیاد شود، سودی در بر ندارد. فقط تحقق بخش تساوی قیمت پول پرداخت شده (عوض) و پول بازپرداخت شده (معوض) است. همچنین بالارفتن نرخ تورم و افزوده شدن آن موجب پایین آمدن قیمت و قدرت خرید پول می‌شود. بنابراین، بر وام‌گیرنده واجب است همان مقدار تورم را به قیمتی که بازپس می‌دهد، به عنوان عوض پولی که گرفته، اضافه کند. از این رو لازم است مقدار زائد به مقتضای مبنای تساوی عوضین محاسبه شود؛ یعنی آن مقدار زیادتی‌ای اوراق بهادار که با زیادتی‌ای قدرت خرید همراه نیست، از زیادتی‌ای که موجب منفعت در قرض می‌شود - یعنی زیاد بودن قدرت خرید پول پس داده شده به نسبت پول گرفته شده - تفکیک شود، ناچار باید حساب میزان تورم از سوی یک مرجع معتبر انجام گیرد و همان مقدار به مبلغی که وام‌گیرنده باید بپردازد اضافه کند تا «تملیک مال در برابر عوض حقیقی» محقق شود. وام‌گیرنده نیز ملزم است به هر اندازه که بازپرداخت وام را از موعد مقرر به تأخیر انداخته است به مقدار تورم در مدت تأخیر اضافه کند و بپردازد. زیرا - به طوری که گذشت - قدرت خرید پولی که گرفته بود، اینک در تعداد اوراق بیشتری نمود پیدا می‌کند که باید باز پس دهد، بی‌آنکه هیچ چیزی بیش از آن مقداری که گرفته بود، پس داده باشد. زیرا، حقیقت اوراق بهادار و مالیت آن فقط در قدرت خرید این اوراق - و نه خود آنها - اعتبار کردیم.

اوراق بهادار و مهر

در عقد نکاح (اگر مهر، پول رایج باشد) مبلغ معینی به عنوان مهر زوجه بر ذمه زوج قرار می‌گیرد. حقیقت آن است آنچه بر ذمه زوج قرار می‌گیرد، عبارتند از قدرت خریدی که در اوراق بهادار وجود دارد نه خود اوراق بهادار. بنابراین، زوجه مالک همان مقوله قدرت خرید است و هرگاه خواست می‌تواند همان را مطالبه کند و زوج نیز باید همان مقدار قدرت خرید را به زوجه ادا کند تا «فراغ ذمه» پیدا کند و مقدار قدرت خرید (با گذشت زمان در عصر ما) جز در تعداد

بیشتری از اوراق بهادار در زمان بازپرداخت منعکس نمی‌شود. پس ممکن است قدرت خرید ۳۰ هزار تومان در بیست سال قبل معادل قدرت خرید یک میلیون تومان در حال حاضر باشد.

اوراق بهادار و قاعده اتلاف

با اینکه «هویت» اوراق بهادار فانی، در «محکمی» خود؛ یعنی قدرت خرید است و با اینکه ما مالیت اوراق بهادار را اعتباری می‌دانیم، اما این هرگز مانع آن نخواهد بود که قاعده اتلاف را در باره اوراق بهادار اجرا کنیم. زیرا، قدرت خرید (محکمی)، ممکن است بر اثر از بین رفتن «حاکمی» خود (اوراق) از بین برود؛ مثلاً اگر مبلغ معینی از اوراق بهادار دچار حریق شود و از بین برود، همان مقدار قدرت خرید از بین رفته است زیرا وجود «محکمی» (قدرت خرید) بسته به وجود «حاکمی» (اوراق بهادار) است. بنابراین، با استناد به قاعده اتلاف که می‌گوید: «من اتلف مال الغیر فهو له ضامن». اگر کسی اوراق بهادار شخص دیگری را از بین ببرد، در حقیقت، «مال» غیر را از بین برده و ضامن است چون حقیقت اوراق بهادار، همان قدرت خرید است و مالیت آنها در قدرت خریدی است که «متدک» در اوراق است. بنابراین، اگر کسی اوراق بهادار شخص دیگری را تلف کرد، باید عوض همان مقدار مالی که تلف شده به مالک آن برگرداند و در این صورت ممکن است عدد اوراق بهادار - عین خارجی - ای که تلف کرده کمتر از تعدادی باشد که تلف کننده ملزم پرداخت به مالک است. زیرا، وام گیرنده به اعتبار مسئولیت مدنی‌ای که دارد ضامن قهری این تعداد اوراق است. اینها از لحاظ تعداد، متفاوت ولی از لحاظ قدرت خرید مساوی هستند. همان طور که گفته شد قیمت پول، بر اثر تورم، هر روز پایین می‌آید و در بازار دچار نوسان است بنابراین شخصی که اوراق بهادار را تلف کرده، باید آن مقدار قدرت خرید از بین برده شده را در مبلغی که می‌خواهد پس دهد به حساب آورد نه عدد اوراق بهاداری تلف شده را، زیرا او ضامن «مال»ی است که تلف کرده و این «قدرت خرید» اوراق «مالی» است که قدرت مالی به اوراق داده است نه خود اوراق.

اوراق بهادار و غصب (قاعده و علی الید)*

طبق قاعده «و علی الید ما اخذت حتی تودیبه»، شخص غاصب، ضامن بازگرداندن اموالی است که بدون اذن مالک، آنها را غصب کرده است و اگر عین مالی که غصب شده وجود داشته باشد باید عین مال را برگرداند، اما دربارۀ اوراق بهادار، شخص غاصب ضامن «قدرت مالی» غصب شده است؛ یعنی ضامن مقدار خریدی است که در اوراق بهادار متداول است. زیرا هویت این مال «فاتی» در «محکمی» همان قدرت خرید است و اگر عین اوراق بهادار غصب شده هم نزد غاصب موجود باشد، چون قیمت پول به دلیل نوسان قیمتها در بازار و افزوده شدن تورم مالی کمتر شده باشد، غاصب ملزم است که تعداد بیشتری از اوراق بهادار را نسبت به اوراق مغضوبه بپردازد، در حقیقت، ذمه غاصب مشغول به مقدار قدرت خرید در اوراق بهادار مغضوبه است به همین جهت، علی رغم اینکه عین اوراق بهادار موجودند اما چون قدرت خرید آنها بر اثر تورم، کمتر شده، باز پرداختن عین اوراق بهادار، غاصب را «بری الذمه» نمی‌کند. زیرا آنچه غصب شده عبارت است از قدرت خریدی که عینیتی ندارد و به وسیله حاکی؛ یعنی اوراق بهادار، اخذ شده است و ناگزیر باید خود آنچه را که گرفته؛ یعنی قدرت خرید را باز پس گرداند نه اوراق بهادار غصب شده را که مظهر قدرت خریدند. به طور کلی هر جا «ید غیر امین» و «غیر مأذون» روی مالی قرار گرفت حال به هر طریقی می‌خواهد باشد، چه از راه دست گذاشتن و استیلائی غاصبانه که از همان ابتدا، شخص، نیتش غصب است، دست روی مالی گذاشته باشد یا در نتیجه عقد فاسدی، حاصل شده باشد (مقبوض به عقد فاسد) و چه به دلیل تعدی و تجاوز «ید امین» و «مأمون» و استحالة آن به «ید غیر مأذون» و «غیر امین» باشد. مانند آنکه شخص، عامل عقد مضاربه است و از حدود صلاحیتهای مقررۀ تجاوز می‌کند و «ید امین» او به صورت «ید غیر امین» در می‌آید، تمام این موارد در چهارچوب این بحث می‌گنجد.

اوراق بهادار و خسارت تأخیر بازپرداخت وام

وامداری که بازپرداخت وام را به تأخیر می‌اندازد، باید مقدار تورمی که در مدت تأخیر اداء دین افزوده شده است را به عنوان جزئی از دین محاسبه کند نه اضافه بر آن؛ چه وامی که بر عهده اوست به عنوان ضمان امری باشد یا ضمان قهری یا بر سبیل معاوضه، زیرا وقتی ما حقیقت

* قاعده «علی الید» اعم از غصب است. لذا این عنوان و مطالب متن با مسامحه همراه است.

اوراق بهادار را قدرت خرید آن دانستیم و خود پول بدون اعتبار مالیتی که دارد، قیمتی نداشت و مالیت پول، همان قدرت خرید آن بود در این صورت شخص ضامن، ملزم است که همان مقدار قدرت خریدی را که گرفته باز پس دهد از هر راهی که ضامن بر عهده او آمده باشد: قهری، امری یا معاوضه‌ای و هر چند این مقدار از لحاظ عدد اوراق بهادار خارجی‌ای که این قدرت خرید را محقق می‌سازد، مختلف باشد. در اینجا فقط با بازپرداختن همان مقدار قدرت خرید است - هر چند با پرداختن اوراق بهادار بیشتر نیز می‌شود - که ذمه و امدار بری می‌شود. بنابراین، امدارانی که در اداء دین تاخیر می‌کنند ملزمند مبلغ بیشتری از اوراق بهادار را بپردازند البته نه به عنوان خسارت. این مبلغ، حقیقتاً خود وامی است که بر ذمه دارند، زیرا وام مقدار معین و ثابتی است از قدرت خرید که از لحاظ عینیت خارجی، در مبلغی از اوراق بهادار که بر اثر نوسان قیمت‌ها در بازار تغییر می‌کند منعکس می‌شود. بنابراین، وقتی وام گیرنده تعهد می‌کند که مقدار تورمی را که از جانب مرجع معتبری محاسبه شده بپردازد، در واقع این جزئی از دین و داخل در حقیقت دین است و اضافه بر آن یا خسارت یا چیز دیگری نیست و به تبع این امر حقوق مأموران دولتی نیز لازم است که تعدیل شود و قدرت خریدی که در اوراق بهادار در زمان استخدام آنان موجود بوده حساب کنند و به آنان همان مقدار قدرت خرید را بپردازند هر چند بر تعداد اوراق بهادار افزوده شود، در غیر این صورت دولت ضامن است.

اوراق بهادار و دیه

با مطالعه و بررسی قوانین جزایی اسلام در می‌یابیم که این قوانین، بر اساس عرف عقلایی بوده و چنین قوانینی پیوسته بر تشریح اسلامی اثر گذاشته است و احکام اسلامی در این خصوص «تأسیسی» نیست. یکی از این قوانین دیه است. نص صریح داریم که تأیید می‌کند دیه در جاهلیت وجود داشته و حضرت رسول (ص) آن را تثبیت فرموده است. به همین جهت زمان و مکان در تعیین موضوع التزام به دیه و انواع ششگانه آن^۱ اثر دارد و در نتیجه دیه برای صحرائشیمان با شتر محاسبه می‌شد، برای چوپانان گاو و گوسفند با گاو و گوسفند، برای اهل یمن با «خله» (پارچه‌های بافت یمن) و با پیدایش و رواج سکه برای سکه‌داران، سکه به عنوان وسیله‌ای برای پرداخت دیه محاسبه می‌شد. چون پول رایج شهرها در عهد تشریح اسلامی درهم و دینار بود بنابراین نام این دو را نیز در اسامی ششگانه دیات آوردند که هرچه مقدار دیه کمتر از مقدار درهم و دینار باشد از آن کسر می‌شود. امروزه نیز اساس و معیار محاسبه و پی‌گیری دیه را

درهم و دینار قرار می‌دهیم و در هر حال هر یک از اسامی که در دیه ذکر شده، منحصرأ وسیله‌ای بوده است برای پرداختن قیمت معینی به همین دلیل در زمان ما باید در ظرفهای مکانی خاص، قیمت درهم و دینار محاسبه و پرداخت شود نه قیمتی که الان در عصر ما برای خود درهم و دینار (یک مثقال طلا، یک مثقال نقره) وجود دارد، حساب شود.

امروزه وسیله پرداخت وام و ابراء ذمه، پول است بنابراین، ما می‌توانیم ارزش پول و قیمتی را که در عناوین ششگانه عهد پیامبر (ص) منعکس بوده، با اوراق بهادار موجود، تطبیق و محاسبه کنیم و همان را بپردازیم. در صورتی که پرداخت دیه در ظرف یک یا سه سال (یا بیشتر و کمتر) مقرر شود باید فرق قدرت خرید این مدت را نیز پرداخت کنند، مثلاً قدرت پرداختی که در یک میلیون تومان منعکس است بر اثر بالارفتن تورم مالی کمتر می‌شود. در حالی که «جانی» ملزم به پرداخت این مقدار قدرت خرید است نه کمتر از آن و این قدرت خرید «مضمونه» (یعنی قدرت خریدی که شخص جانی ضامن آن است) دارای یک حقیقت است که در اوراق بهادار متغیر، منعکس و معین می‌شود.^{۱۰}

والحمد لله رب العالمین

یادداشتها

- ۱) محمد بن یعقوب کلینی سند را می‌رساند به سماعة که می‌گوید: «از حضرت ابوالحسن (امام کاظم) از خمس پرسیدم. فرمود: فی کل ما افاد الناس من قلیل او کثیر،
* شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، جلد ۶، باب ۸.
- ۲) محمد بن حسن (شیخ طوسی) سند را می‌رساند به عبدالله بن سنان از امام صادق(ع) که می‌فرمود: علی کل امری، غنم او اکتسب الخمس مما اصاب لفاطمة(س) و لمن یلی امرها من بعدها من ذریتها الحجج علی الناس، فذالك لهم خاصة یضمونه حیث شاؤوا و حرم علیهم الصدقة
* همان منبع.
- ۳) محمد بن الحسن بن سعد سند را می‌رساند به محمد بن حسن شعری که می‌گوید: بعضی از اصحاب ما به ابی جعفر ثانی (حضرت هادی) نوشتند: بفرمائید آیا خمس به همه سودهای کم یا زیادی که شخص می‌برد از هر قسم و هر صفتی که باشد، تعلق می‌گیرد؟ حضرت به خط خود نوشتند: «الخمس بعد المونة».
- ۴) در اینجا دو روایت از فروع کافی می‌آوریم. روایت اول: کلینی سند را می‌رساند به حسن بن علی و شاهد از حضرت رضا نقل می‌کند در آن حضرت فرمود: به حضرت صادق که عرض کردند چرا خداوند زکوة هر هزار درهم را ۲۵ درهم قرار داد و ۳۰ درهم قرار نداد؟ حضرت فرمود: «ان الله عزوجل جعلها خمسة و عشرين اخرج من اموال الاغنیاء بقدر ما یکنفی به الفقراء ولو اخرج الناس زکاة اموالهم ما احتاج احد» روایت دوم سند را می‌رساند به ابی جعفر الاحول که می‌گوید از حضرت صادق پرسیدم چرا در هزار درهم بیست و پنج درهم زکوة واجب است. فرمود: «ان الله حسب الاموال و المساکین فوجد ما یکفهم من کل الف خمسة و عشرين و لو لم یکفهم لزادهم».

* یعقوب کلینی، فروع الکافی، جلد ۳، کتاب الزکاة

(۵) شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۱۰۵.

روایت اول: محمد بن علی بن الحسین از زرارة و بکیر روایت می‌کند که حضرت صادق فرمود: «لیس فی نقر الفضة زکاة».

روایت دوم سند را می‌رساند به حماد بن عیسی (... و علی بن یقظین) می‌گوید از حضرت موسی بن جعفر پرسیدیم: چیزهای زیادی پیش من می‌ماند و یکسال بر آن می‌گذرد، آیا زکات دارد؟ حضرت فرمود: «لاکل ما لم یحل علیه الحول فلیس علیک فیه زکاة، و کل ما لم یکن و رکازاً فلیس علیک فیه شیء» می‌گوید: پرسیدم «رکاز» چیست؟ فرمود: الصامت المنقوش، آنگاه فرمود: اذا اردت ذلک فاسبک فانه لیس فی سبایک الذهب و نقر الفضة شیء من الزکاة.

روایت سوم سند را می‌رساند «عن بعض اصحابنا: انه قال لیس فی التبر زکاة انما هی علی الدنانیر و الدراهم».

روایت چهارم: ... از یعقوب بن شعیب «می‌گوید: آیا زیورآلات زکات دارد؟ فرمود: «اذا لایبقی منه شیء».

روایت پنجم: ... هارون بن خارجه از امام صادق قال: «لیس علی الحلی زکاة».

روایت ششم: ... حلبی از امام صادق پرسید: «زیورآلات زکات دارد؟ فرمود: «نه».

روایت هفتم: ... یونس بن عبدالرحمن از ابوالحسن؟ (امام کاظم) فرمود: «تجب الزکاة فیما سبک».

«اگر طلا و نقره را برای فرار از زکات ذوب کرده باشند؟ فرمود: «ألا تری ان المنفعة قد ذهبت منه فلذلک لایجب علیه الزکوة».

روایت هشتم: ... جمیل بن دراج از امام صادق و امام کاظم فرمود: «لیس فی التبر زکاة انما هی علی الدنانیر و الدراهم».

روایت نهم: ... از رفاعة می‌گوید شنیدم «امام صادق در پاسخ پرسش کسانی در مورد زکات زیورآلات فرمود:

«لا ولو بلغ مائة الف».

(۶) رجوع به منابع گذشته شود.

(۷) روایت یکم: ... علی بن یقظین از حضرت کاظم سوال می‌کند که پیش من چیزهای با قیمت زیاد حدود

یکسال می‌ماند آیا باید زکات بدهم؟ فرمود: لاکل ما لم یحل علیه الحول فلیس علیک فیه شیء. هست پرسیدم:

«رکاز» یعنی چه؟ فرمود: الصامت المنقوش؟ بعد فرمود: «اذا اردت ذلک فاسبک فانه لیس فی سبایک الذهب و نقر الفضة شیء من الزکاة».

(۸) منبع بالا.

(۹) در جزای سنتی اسلامی، شش نوع دیه تعیین شده است: شتر، گاو، گوسفند حله یمنی، درهم و دینار.

(۱۰) شاید بتوان در مورد دیه انسان امروز، یک تنقیح مناط دیگر هم کرد و آن این است که قیمت انسان عصر

پیامبر(ص) با قیمتهای معادل ششگانه تصریح شده در سنت، معادل بوده است اما شاید بتوان گفت در عصر ما،

باید ارزش اقتصادی یک انسان را مجدداً ارزیابی کرد و اینجا محاسبه دیه با عناوین ششگانه مورد ندارد و بلکه

معیار، ارزش گذاری عرفی و محاسبه اقتصادی روز است.